

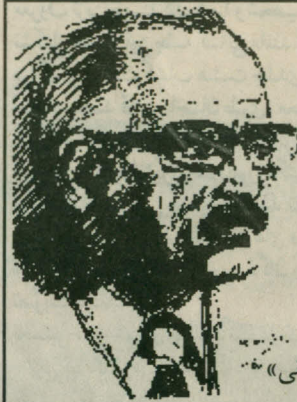
۱۵
۲۰۰۲

از نصرت الله نوح

یاد

مانده ها

(۷۲)



خلوص و ایمان بود، خدای میداند،
صواب اگر کردیم، وگر خطا رفتیم
«سیمین بهبهانی»

ژاله اصفهانی زن برگزیده سال، شاعری مقاوم و همیشه مهاجر

ژاله پس از ۳۳ سال مهاجرت، برای اولین بار در شهر حافظ پای سفره تحویل سال عید نوروز نشست کنفرانس بین المللی بنیادهای پژوهش های زنان ایران، امسال (۲۰۰۲) دکتر ژاله سلطانی شاعر سخت کوش، مقاوم و همیشه مهاجر را به عنوان بانوی برگزیده سال برگزید. سیزدهمین کنفرانس این سازمان در ماه جون امسال در دانشگاه دنور کلرادو برگزار شد. شاید بسیاری از عزیزان نام ژاله سلطانی (اصفهانی) را نشنیده باشند اما این شناختن هیچ از ارزش و قدر او نمی کاهد، او مثل خورشیدی فروزان در حدود شصت سال است که در عرصه فرهنگ و شعر فارسی حضور دارد، چه زمانی که در ایران بوده و چه زمانی که به ناچار کشور را ترک کرده است همیشه به عنوان نماینده زنان ایران در تمام محافل و مجالس بین المللی شرکت جسته است. ژاله تنها شاعر زن ایرانی بود که در کنگره بزرگ شعر او نویسندگان ایران در تهران که به سال ۱۳۲۵ تشکیل شد حضور داشت و شعر خواند و با شعرهای تندی که از او دیده شده بود ملک الشعراهای بهار رئیس کنگره اجازه شعر خواندن به او نداد اما روز بعد بر اثر مراجعه دوستداران شاعر به بهار، به او اجازه شعر خواندن داده شد. در اندیشه نوشتن این مطلب بودم که در روزنامه کیهان چاپ لندن در ستون «بازتاب، آوازه» به مقاله جالب و دلنشینی برخوردیم که پیرامون شعر و زندگی ژاله بود. مدد از غیب رسیده بود، پس از ۵۵ سال در گوشه دیگری از جهان، انسانی دیگر، نویسنده ای دیگر به یاد ژاله افتاده بود و در باره او مطلب نوشته بود. چرا فرازهایی از مقاله جالب او را برای شما نقل نکنم؟

بزرگداشت ژاله در هفتمین جشنواره

جهانی شعر

در هفتمین جشنواره جهانی شعر که از سوی کانون فرهنگی ایرانیان و انجمن قلم ایران در تبعید با همیاری و پشتیبانی ارگان های فرهنگی سوئد، کانون نویسندگان جنوب سوئد، دانشگاه مردم و موزه بزرگ و زیبایی شهر مالمو برگزار شد از ژاله اصفهانی تجلیل بعمل آمد هفتمین جشنواره جهانی شعر در روزهای ۲۴ تا ۲۷ نوامبر سال ۲۰۰۰ با حضور شعرا و نویسندگان معروف ایرانی و خارجی ترتیب یافت و ویژه نامه ژاله با عنوان «آوا پژواک شعر و ادب» محصول این جشنواره است. از چهره های معروفی که در این جشنواره حضور داشتند و یا شعر و مطالبی پیرامون زندگی و شعر ژاله ارسال داشته اند میتوان از دکتر اسماعیل خوبی، گلمراد مرادی، م.مانی، شیرین رضویان، علی آئینه، مرتضی میرافشاری، دکتر مسعود عطایی، سید علی صالحی نام برد. گاهنامه آوا به سردبیری علی آئینه در سوئد منتشر می شود.



پرندگان مهاجر

پرندگان مهاجر، در این غروب خموش
که ابر تیره تن انداخته به قله ی کوه
شما شتابزده راهی کجا هستید؟
کشیده پر به افق تک تک و گروه گروه.

چه شد که روی نهادید بر دیار دگر؟
چه شد که از چمن آشنا سفر کردید؟
مگر چه درد و شکنجی در آشیان دیدید
که عزم دشت و دمنها، ده، ت ک دند؟

بوده است.
«شعر عشقی از یک سورجیه مبارزه جویی و ناسازگاری با محیط را در (او) شعله ور ساخته و از سوی دیگر سرخوردگی و بیزاری را که در طبیعت او از اول جوانه هایی داشته، پرورش داده است. ولی ما گمان می کنیم که تاثیری که عشقی «از سوی اول» در او نهاده بسیار برجسته تر می نماید. «سورجیه مبارزه جویی» های امیدوارانه همیشه در زندگی - و در شعر - ژاله سرخوردگیها را سرکوب کرده است! اگر چنین نمی بود، این همه فراز و فرود نیز در زندگی او نبود.
عشق مبارزه و امید پرورزی جانمایه آفریده های اوست. همین عشق و امید، کما نش. نتجاه سال، آوا، گ. ا. ط. ده معاهدت-

«... از همان روزهای آغاز تیر ماه سال ۱۳۲۵ که شعر خوانی «ژاله» در نخستین کنگره نویسندگان ایران بحث و جدلی را برانگیخت، ناقدان دریافتند که شاعری از نوع دیگر، از «جنس» شاعران مشروطه وارد میدان شده است. او البته سرودن شعر را از سیزده سالگی آغاز کرده و نخستین مجموعه شعر خود را با نام «گل‌های خود رو» دو سال پیش از برگذاری کنگره انتشار داده بود. ولی برخاستن و شکفتن در برابر ۷۸ شاعر و ناقد غالباً نام آور، چون ملک الشعرای بهار، پورداوود، دکتر لطفعلی صورتگر، رعدی آذرخشی، پرویز ناتل خانلری، استاد جلال همایی، حبیب یغمایی، سعید نفیسی، احسان طبری، محمد حسین شهریار، دکتر مهدی حمیدی شیرازی، فریدون توللی، نیما یوشیج، صادق هدایت و... راه را برای سر برآوردن او هموار کرده است.

«بهار» رئیس کنگره، با آن که عنایتی به شاعره جوان داشت، به ملاحظه‌های سیاسی، نگذاشته او شعر برگزیده خود را بخواند و با این کار ولوله‌ای در میان زنان ادیب شرکت کننده در کنگره انداخته و فردای آن روز وادار شده او را از توبه شعر خوانی دعوت کند، البته به شرط آن که شعر دیگری بخواند! و اما همان شعر ناخوانده در گلو مانده حس و حال زنانه‌ای را نشانه می‌زده که پای در جای پای «عارف» و «عشقی» نهاده است.

خراب گشته دلم، از خرابی وطنم.
فکنده منظر این ملک، آتشم بر جان.
از این مناظر غم خیز در شگفتم من
که درد این همه بدبخت کی شود درمان؟



شیراز- عید نوروز سال ۱۳۵۹ ژاله با همسرش بدیع تبریزی در شهر حافظ شیراز مهمان خانواده همسر من (کریمی) هستند. دیدار بزرگان و شعرای معروف برای ملاحظات فراموش نشدنی آفرید. در این عکس از چپ: شمس بدیع تبریزی، ژاله سلطانی (اصفهانی)، مینا کریمی (دختر کوچک کریمی برادر همسر من، نصرت الله نوح، هاشم جاوید شاعر، محقق و حافظ شناس معروف، پروین نوح (کریمی). در یکی از باغهای زیبای قصرالدشت.

چرا نباید، خوشبخت باشد این ملت؟
چرا نباید، شاداب باشد این بستان؟
ژاله خود می‌گوید از سنین نوجوانی زیر تاثیر «میرزاده عشقی»

برای او به ارمان آورده است. سرخوردگیها در این دو مهاجرت
گاه بسیار سنگین بوده ولی باز نتوانسته برآمیزه «عشق و امید»
دنباله مطلب در صفحه ۸

در این سفر که خطر داشت بی شمار، آیا
ز کاروان شما هیچ کس شهید شده است؟
در این سفر که شما را امید بدرقه کرد
دلی زرنج ره دور، نا امید شده است؟

چرا به سردی دی ترک آشیان کردید؟
برای لذت کوتاه گرمی تنتان؟
و یا درون شما را شراره ای می سوخت؟
که بود تشنه خورشید جان روشنستان؟

پرنندگان مهاجر، دلم به تشویش است
که عمر این سفر دورتان دراز شود
به باغ باد بهار آید و بدون شما
شکوفه های درختان سیب باز شود.

فقط تلاش پر از شور می دهد امکان
که باز بوسه شادی بر آشیانه زنید
میان نغمه مستانه پرستوها
شما هم از ته دل بانگ شادمانه زنید.

به دوش روح چه سنگینی دل آزار است
خیال آنکه رهی نیست در پس بن بست
برای مردم رهرو در این جهان بزرگ
هزار راه رهایی و روشنایی هست.

موزه خانوادگی خانواده وصال شیرازی دیدن کردیم. در دیوار این خانه از خطوط زیبا، نقاشی های چشم نواز و شعرهای زیبا که همه از آثار وصال شیرازی و فرزندان، نوه ها و نتیجه های او بود پوشیده شده بود. ایکاش امروز که دکتر نورانی وصال چشم از جهان پوشیده است نوادگان وصال آثار هنری اجداد خود را مانند گذشتگان حفظ کنند. چون به قول یغمای جندقی:

بجز از ناک که شد محترم از حرمت می

زادگان را همه فخر از شرف اجداد است.
هاشم جاوید شاعر استاد و محقق و حافظ شناس معروف، ژاله و بدیع را به باغی دلگشا دعوت کرد که با جمعی از اهل شعر و ادب شیراز روزی سرشار از شعر و شراب و موسیقی را برای همه به یادگار گذاشت. خلاصه اینکه عید نوروز سال ۱۳۵۹ با حضور ژاله و بدیع در شیراز برای ما نیز نوروزی خاطره انگیز بود ولی افسوس که هرگز تکرار نشد و ژاله عید نوروز سال های بعد را دیگر در ایران نبود.

«انتشارات حیدر بابا، سنگری مبارزاتی - فرهنگی»

قبل از اینکه بهار آزادی فرا برسد و در پی او خزان سیاسی همه دستاوردها را به تاراج ببرد من منتظر این بهار بودم و کارهایم را برای چاپ آماده کرده بودم. از ابتدای سال ۱۳۵۷ که فروپاشی دستگاه حکومتی مشخص شده بود من چند کار برای چاپ آماده کرده بودم که اولین آن «مجموعه شعرهای محمد علی افراشته» بود و برای چاپ آن نیز قراردادی با انتشارات توکا که مرکز آن مقابل دانشگاه بود و شرکای آن نیز همه از دوستان من بودند بسته بودم. این کتاب در سال ۱۳۵۸ با مقدمه ای که بر آن نوشته بودم منتشر شد. البته این مقدمه خلاصه ای از سخنرانی من بود که در روزهای پرتاب و تاب انقلاب در دانشکده حقوق تهران پیرامون «طنز در شعر مرفی و انقلابی ایران» ایراد کرده بودم و متن آن به اختصار در روزنامه های کیهان و آیندگان منتشر شده بود.

پس از انتشار این کتاب، کتابهای دیگری را برای چاپ آماده کرده بودم ولی احساس می کردم انتشارات توکا کارهای بیشتری زیر چاپ دارد و پاسخگوی نیاز من نیست. در چنین روزهایی بود که حسین الهامی سردبیر قبلی مجله روشنفکر که از دوستان من بود به من تلفن زد و گفت: من با دوستم ابراهیم سرخابی

خود را با مسائل حاد و سیاسی روز درگیر کند. به ژاله گفتم: مثل اینکه اخوان فرصت نکرده مقدمه کتاب شما را بنویسد به دوستان دیگر بگوئید بنویسند که کتاب در چاپخانه نماند. و ژاله نیز داستان را با احسان طبری در میان گذاشت و او مقدمه ای بر کتاب «اگر هزار قلم داشتیم» را نوشت. امروز که این سطور را می نویسم ۲۱ سال از آن زمان می گذرد و نزدیک به ۱۵ سال است که احسان طبری چشم بینای روزگار ما، چشم از جهان بسته و در خاک گمنامی خفته است. دوست دارم مقدمه او را بر مجموعه شعر ژاله با هم بخوانیم و برای روانش آرامش بطلبیم:

«شاعر دوران دشوار عبورم»

ژاله

شاعری از:

«دوران دشوار عبور»

اولین مجموعه اشعار ژاله سلطانی (اصفهانی) - شاعره ای که اکنون گزیده اشعارش را در دست دارید بنام «گلگهای خود رو» در سال ۱۳۲۳ در تهران به چاپ رسید. کمی بعد در سال ۱۳۲۶ ژاله به همراه همسرش ناگزیر به مهاجرت شد و اینک در سال ۱۳۶۰ ژاله توفیق می یابد مجموعه تازه ای را پس از ۳۳ سال مهاجرت، بار دیگر در تهران چاپ کند.

سی و سه سال دور بودن از میهن از هر باره که بیاندیشید مهر و نشان خود را بر روی شعر ژاله که خود را بحق شاعری از «دوران دشوار عبور» میخواند، گذاشته است.

همه آن شاعران و هنرمندان ایرانی که گرد باد سیاه استبداد پهلوی آنها را از آشیانه خود برکنده، مانند ژاله نتوانستند بر فراز و نشیب زمان غلبه کنند و بار دیگر به وطن باز گردند. از آن زمره ابوالقاسم لاهوتی، ذره، عبدالحسین نوشین، محمد علی افراشته برای ابد در آن سوی مرزها خفته اند، زیرا (به گفته ژاله) «از بسکه عمر تلخ جدائی دراز شد!» ولی اگر ژاله زمانی در شب استبداد آمریکا ساخته پهلوی می نوشت:

«به دوش روح چه سنگینی دلزار نیست

خیال آنکه رهی نیست در پس بن بست»

اکنون می تواند شعر «بازگشت» را بسراید. یا بگوید:

«نمانده نه شده اکنون زمان نه ساعت است»

زندگی درونی خویش. با این حال این محال است که شاعری از زنجیر روان خویش به جهان ننگرد. هر «شئی» خارجی هنگامی به «چهره» هنری (یا به ترجمه برخی به «صور خیال» هنری) بدل میشود و برای شاعر «معنمند» می گردد که او را تکان دهد والا اشیاء بسیارند و رویدادها فراوانند. دنیای ژاله، دنیای خود اوست که بهترین معرف آن همین مجموعه ایست که در دست دارید.

در شعر «سپاس» ژاله این نکته درست را برجسته می کند که رنج و شکیب و پایداری، درونمایه یک روح اوج یافته و گوهر یک شعر امیدبخش است و میتوان اطمینان داشت که ثمره این رنج بتواند به اعتلای جانهای تازه ای مدد رساند.

هنر، بقول هگل، گفتگویی است بین هنرمند و کسی که آن سو ایستاده است و اگر این گفتگو روی ندهد و اگر عاطفه هنرمند از «پل» اثر او نگذرد و در جان هنریذیر نشیند «تجربه هنری» روی نداده است.

گزینش کنونی اشعار ژاله بیشک خواهد توانست با دستهای اثری یک سخن پر احساس، دل های بسیاری را در آغوش کشد و پیچیده گرم و صمیمی خود را در آنها بنشانند.

تهران - فروردین ۱۳۶۰ - احسان طبری

خلاصه اینکه کتاب «اگر هزار قلم داشتیم» در تابستان ۱۳۶۰ منتشر شد و کتابی از شمس بدیع همسر ژاله نیز با عنوان «ساختار اجتماعی کشورهای در حال رشد» را که ترجمه ای از روسی بود به زیر چاپ بردیم. چاپ این کتاب با مشکلات فراوانی همراه بود از جمله «ادیت» آن. بدیع که زبان مادری او ترکی بود ۳۳ سال مهاجرت هم بیشتر او را از زبان فارسی دور کرده بود. در نتیجه ترجمه ای که از این کتاب کرده بود اصلا قابل درک نبود و بسیار پیچیده و مشکل بود.

تنها راه چاره این بود که ادیتوری «ویراستاری» مسلط و استاد را در کنار بدیع بنشانیم تا ترجمه را به او تفهیم کند و او بتواند به روال عادی فارسی کتاب را ترجمه کند. قرعه این فال نیز به نام دوست دیرینم هرمز مالکی که سالها در رادیو و تلویزیون و خبرگزاری پارس و ویراستاری اخبار و مطالب را عهده دار بود زده شد و نزدیک به یکسال طول کشید تا این کتاب به چاپ رسید.

بودند.

بدیع از همان زمان مخفی شد و با لباس مبدل و شناسنامه عوضی توانست خود را ابتدا به ترکیه و سپس به مسکو برساند. منم چند ماهی مخفی و نیمه مخفی بودم، وقتی مرا به کنگره شعری که وزارت ارشاد ترتیب داده بود دعوت کردند و نامه به آدرس خانه ما آمد دیدم مخفی بودن من به کبکی که سر زیر برف پنهان کند می ماند، این بود که دعوت را پذیرفتم و با ابوتراب جلی و سایر دوستان شاعر در کنگره شعرا شرکت کردم و تقریباً از خانه نشینی رهایی یافتم.

از ژاله دیگر خبری نداشتیم و میدانستیم در لندن با فرزندش مهرداد که هنرمند و موسیقیدان است زندگی می کند. در اواخر سال ۱۳۶۲ دخترم روشک برای ادامه تحصیل با مادرش به اتریش رفت و جسته گریخته خبرهایی از ژاله را به من میرساند.

من در سال ۱۳۶۴ به اتریش رفتم و در آنجا با بدیع که برای دیدن خواهرش به وین آمده بود دیداری داشتیم و از سلامتی ژاله مطلع شدم

روشک با ژاله در مکاتبه بود و خبرها را رد و بدل می کرد. ایران در اوج جنگ و خفقان و موشک برانی بود و من نیز فارغ البال از طبقه هفتم خانه مان در کوی نویسندگان آتش بازی شبانه را تماشا می کردم.

سرانجام در سال ۱۳۶۸ یکسال پس از پایان جنگ و کشتار زندانیان سیاسی برای دیدار فرزندم سیامک که در آمریکا درس می خواند به اتریش و سپس آمریکا آمدم و اینجا ماندم

روشک نیز که دو سه سالی بود با دوست دیرینه مان جلال اوحدی ازدواج کرده بود ابتدا برای دیدن ما و سپس ماندگار شدن به آمریکا آمد.

در تمام این مدت، گرفتاریهای سالهای اول مهاجرت مانع از این بود که بتوانیم با ژاله تماس بگیریم. آخرین کارت تبریک ژاله برای روشک تاریخ تاریخ مارچ ۱۹۹۰ را دارد و گلایه های بر حق ژاله از همه ما در این کارت به چشم می خورد.

من در سال ۱۳۷۰ که از آمریکا به ایران می رفتم در توقف لندن، شماره تلفن ژاله را گرفتم ولی اونمی توانست به فرودگاه بیاید و مرا ببیند. از پشت تلفن با اشک و آه و دروغ و تاسف دقایقی چند صحبت کردیم و از هم جدا شدیم. البته من در مسافرت به مسکو و تاجیکستان که در یادمانده های جلد اول منعکس است دیدارم را با بدیع همسر ژاله و سیواوش کسرایی ش داده ام.

من بود به من تلقن زد و گفت: من با دوستم ابراهیم سرخابی انتشاراتی دایر کرده ایم و از شما می خواهم چند جلد از کارهای آماده به چاپتان را به ما بدهید تا منتشر کنیم.

به قول معروف کور از خدا چه می خواهد دو چشم بینا. با کمال میل دعوت او را پذیرفتم و صبح فردا با مجموعه ای از شعرهای خود «فرزند رنج» به دفتر انتشارات حیدر بابا رفتم.

دفتر انتشارات حیدر بابا در خیابان خواجه نصیر طوسی (غرب عسرت آباد) در زیر زمینی واقع بود که متعلق به پدر همسر سعید قائم مقامی دوست و همکار دیرین من بود و با این خانواده شریف نیز آشنا شدم. ابراهیم سرخابی جوانی فعال و مبارز بود که برای پیشبرد هدف های سیاسی خود این انتشارات را دایر کرده بود و از حسین الهامی نیز برای همکاری دعوت کرده بود. اما الهامی گویا حوصله و وقت اینکار را نداشت و گاهی هم که به دفتر می آمد یکی دو ساعتی بیشتر دل بکار نمی داد و بعدها هم اصلاً نیامد. سرخابی که برادرانی فعال و پدري مبارز و آگاه داشت به من گفت: نوح، حسین دل بکار نمی دهد منتظر او نباش، خودت کارها را ردیف کن و به چاپخانه بفرست، حروفچینی ها را هم بخوان تا کتاب ها چاپ شود که بیازار بفروشیم، هر یک روز که کتاب دیرتر بیازار برود کلی به ضرر ماست.

من به تنهایی کار را شروع کردم. مجموعه شعر «فرزند رنج» که اشعار سیاسی من بود اولین کتابی بود که منتشر کردم. به دنبال آن «خاطرات و زندگی آنجلادیوس» و «چهل داستان» افراشته را به چاپ سپردیم.

در این هنگام ژاله می خواست مجموعه ای از کارهایش را به چاپ برساند. بخاطر ندارم که من به او پیشنهاد کردم و یا او از من خواست تا مجموعه شعر او را که عنوان «اگر هزار قلم داشتم» را داشت چاپ کنیم.

در هر صورت مجموعه شعر ۲۴۰ صفحه ای ژاله را به حروفچینی فرستادیم و منتظر مقدمه ماندیم.

ژاله می گفت: اخوان ثالث قول داده مقدمه ای بر اشعار من بنویسد. اما کتاب آماده چاپ می شد و از مقدمه چیزی نبود. در آن روزها اخوان برای دیدن دوستانی که به «حیدر بابا» می آمدند گاهی به ما سری می زد و با او و دکتر مهرداد بهار که از دوستان زندان بودند ناهاری می خوردیم. روزی به اخوان گفتم: مثل اینکه قرار است مقدمه ای بر مجموعه شعر ژاله بنویسی؟ بالحن زیر کانه مهدی گفت: ژاله شاعری استخواندار و مبارز است، در واقع او یک لاهوتی ماده است! من نمیدانم در باره کارهای او چه بنویسم. امن متوجه شدم که اخوان دوست ندارد

اکنون می تواند شعر «بازگشت» را بسراید. یا بگوید: «زمانه نو شده اکنون زمان نوسازی است»

مهاجرت انقلابی نسلی از رزمندگان کشور ما، هرگز جدایی معنوی از خلق و زندگی و رنجش و مبارزه اش نبود. سنگر آن: اشعار لاهوتی، نوشته های نوین، اشعار ژاله! پیوند آنها نه تنها با ایران، بلکه با همزبانان خود در این مرز و بوم پیوسته باقی بود. با آنکه سانسور خشن دوران پهلوی، میان آنها و میهنشان دیوار رخنه ناپذیری کشیده بود و از این دیوار نامه و روزنامه نیز بزحمت عبور می کرد، نجوای درونی ژاله با شاعران این سوی دیوار مانند کسرایی («داغگاه») و فروغ فرخ زاد («ستاره ای که شکفت») نمونه ایست از این پیوند.

شعر ژاله در راستای تکامل شعر نیمایی دوران اخیر قرار دارد و بی آنکه از جهت بیان و زبان شعری خود بفرنج باشد، رنگین، پراحساس و دارای باری از اندیشه های سنجیده است در قطعاتی مانند «رویاها»، «جوانی»، «افسانه سبز»، «شب چراغ»، «انسان و سنگ»، «مژده» رمانتیس لطیف، شاعر، نمونه های زیبایی عرضه می کند. این رمانتیس حتی در قطعات حماسی مانند «قهرمان آزادی»، «توانا کام خود گیرد ز دوران»، «آبادان آشناک» و اشعار دیگری که ژاله در دوران انقلاب اخیر کشور ما سروده است، رخنه دارد.

این رمانتیس در برخورد با عناصر طبیعت، به ویژه «دریا» و «جنگل» و «ستاره» و «پرند» و «بهار»، که چهره های هنری مانوس شاعره است به درجه بالایی از «شاعرانه بودن» می رسد.

پیداست که جنگل و دریا می خواهد خشم پاک دریا را با خود به ساحل ببرد. و هنگامیکه زن در امواج دریا گم میشود، ستاره کیبودی در مه آلود رمز ناک آسمان می تابد... انسان میتواند در دریای هستی انسانها غرق گردد و به ستاره بدل شود.

در محیط آزادتر مهاجرت، ژاله به آن سمبولیسم و نمادگرایی پیچیده ای پناه نبرد که شاعران صحنه درونی کشور، ناگزیر بدان پناهنده شدند. از این جهت، شعر ژاله روشنی و سادگی و صراحت خود را بیشتر حفظ می کند، گرچه شاید از جهت پرواز و غرابت خیال شاعرانه از برخی نمونه های موفق تر کار همکاران خود در کشور گاه عقب میماند. بعلاوه شعر شاعر در موازین «شعر اجتماعی» و «شعر شهروندی» و انقلابی رشد می کند و از این جهت باید گفت لاهوتی و ژاله بیشتر نغمه سرای روندهای عینی زندگی جامعه اند تا روندهای ذهنی

دار بود زده شد و نزدیک به یکسال طول کشید تا این کتاب ویراستاری و چاپ شود.

ژاله در اواخر سال ۱۳۶۰ تهران را بقصد لندن با خواهرش که برای معالجه چشم می رفت به عنوان راهنما ترک کرد.

بدیع با ما در انتشارات حیدر بابا ماند تا کتاب «ساختار اجتماعی کشورهای در حال رشد» و سایر کتابهای خود را با کمک دوستان ویراستاری و چاپ کند. من نیز کتابهای متعددی را در فرصت کم آماده و چاپ کردم تعدادی از کتابهایی که در انتشارات حیدر بابا چاپ کردم اینها بود:

خاطرات و زندگی آنجلادیوس. ترجمه ن. و رئیس. فرزند رنج (مجموعه شعر نوح)، اگر هزار قلم داشتم. ژاله اصفهانی، چهل داستان طنز، محمد علی افراشته، «نمایشنامه ها، تعزیه ها و سفرنامه ها» از محمد علی افراشته، نقش زنان در انقلاب نیکاراگوئه ترجمه پروانه مهربان، از دی که گذشت (مجموعه شعر پناهی سمنانی)، سه منظومه از ابوتراب جلی (که به علت شرایط خاص انتشار آن از طریق انتشارات حیدر بابا ممکن نشد و پخش آنرا به دوستان غلامحسین صدیقی افشار واگذار کردیم. کتابهایی که در دست چاپ داشتیم عبارت بودند از: بانو بهار تازه تاریخ (مجموعه شعر پناهی سمنانی) گریگ مجروح منظومه نوح (با تابلوهای رنگی از داود سرفراز)، برگزیده آثار پنج شاعر مردمی (ابوالقاسم لاهوتی، فرخی یزدی، ملک الشعرای بهار لاهوتی، محمد علی افراشته)، با انتخاب نصرت الله نوح، فنون شعر فارسی، فرهنگ اصطلاحات ادبی و اصول زبان فارسی از حسین آهی، جنگ ای قهرمان (مجموعه شعر جدید مهدی اخوان ثالث)

تمام این طرح ها و برنامه ها با هجوم به سازمانهای سیاسی در اواسط بهمن ماه ۱۳۶۱ به دست فراموشی و پریشانی سپرده شد و «هر یک از گوشه ای فرا رفتیم»!

انتشارات حیدر بابا که سرمایه دوستم ابراهیم سرخابی و با کار و کوشش من شکل گرفت نزدیک به چهار سال فعالیت خود کتابهای مفیدی را چاپ و یا پخش کرد. بعد از تغییر شرایط دیگر به سراغ انتشارات حیدر بابا نرفتم ولی خبر داشتم که برای یافتن من برادران پاسدار به آنجا رفته بودند و سرخابی به آنها گفته بود فلانی در اینجا کاره ای نبوده است و فقط برای تصحیح کتاب های خود می آمده است، اگر با من فرمایشی دارید در خدمت شما هستم. آنها هم رفته

سفرم به مسکو و ناپجستان که در یادمانده های چند آون منعکس است دیدارم را با بدیع همسر ژاله و سیاوش کسرایی شرح داده ام.

دو شعر از ژاله

باور نمیکنم

باور نمیکنم که در آن باغ پر بهار
چیزی بغیر زاغ و بجز برگ زرد نیست.
باور نمیکنم که در آن دشت مرد خیز،
از بهر یک نبرد دلیرانه مرد نیست.
باور نمیکنم که فرو مرده شعله ها
نوری دگر بخانه ی دلهای «سرد» نیست.
ما شیر درد خورده و پرورده غمیم.
کمتر کسی به جرگه ما اهل درد نیست.
باور نمیکنم همه مستانه خفته اند.
در راه چاره هیچکسی رهنورد نیست.
با درد و یاس قصه بن بست را مگوی.
باور نمیکنم همه جا راه بسته است.
پیوندهای محکم یاری گسسته است
طوفان فرو نشسته و سنگر شکسته است
باور نمیکنم که تباهی و تیرگی
بهرابد به تخت خدائی نشسته است.
صد بار اگر بگوئی باور نمیکنم
باور نمیکنم که امید و نبرد نیست.
۱۳۴۲

من که ام؟

من که ام؟
که ام؟
یک شهاب از شبان جدا شده
با سپیده آشنا شده ...
دیده ای که دید نور را
با سیاهی آشتی نمی کند
روح روشن و نهاد پاک
با تباهی آشتی نمی کند.
در جهان اگر ستمگری و تیرگی و زور هست
رزم ره گشا به سرزمین عدل و نور هست.
بر کتیبه بزرگ زندگی نوشته اند
فتح اگر نمی کنی،
می خوری شکست...

۱۳۵۶